جلسه 576

یکشنبه 15/12/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که حق الطاعة در مورد مولای حقیقی محدوده اش وصول تکلیف است یا احتمال تکلیف؟

مشهور گفتند در موارد وصول تکلیف لزم است اطاعت تکلیف مولا. و در موارد عدم وصول تکلیف قاعده قبح عقاب بلابیان جاری هست.

ما عرض کردیم قاعده قبح عقاب بلابیان به معنای قبح عقاب بلاتبین الواقع این مطلبی نیست که وجدان ما درک بکند. اگر مراد قبح عقاب بلامصحح العقاب باشد، مراد از بیان حجت ومصحح عقاب باشد، این قاعده می شود قضیه ضروریه به شرط محمول، ومشیر خواهد بود به احکام تفصیلیه عقلیه، که ببینیم عقل در کجا درک می کند قبح عقاب را و در کجا درک می کند حسن عقاب را.

مثلا ما معتقدیم در علم اجمالی عقل درک می کند حسن عقاب را حتی بر مخالفت احتمالیه علم اجمالی. نیاز به این نداریم که بگوئیم علم اجمالی منجز عقلائی هست نسبت به لزوم احتیاط و اجتناب از اطراف علم اجمالی. منجز عقلائی هست ولی ما نیاز نداریم به توسل به منجیت عقلائیه علم اجمالی. بلکه عقل ما حکم می کند که اگر علم اجمالی بود به تکلیف و ما آمدیم یکی از دو طرف علم اجمالی را مرتکب شدیم، مثلا علم اجمالی داشتیم یا خوردن این آب حرام است یا خوردن آن آب، و آمدیم این آب الف را خوردیم وبعدا کشف شد که حرام همین آب الف بوده است، عقل ما درک می کند حسن عقاب را بر این مخالفت احتمالیه علم اجمالی. چون قاعده قبح عقاب بلابیان عرض کردم عنوان مشیر است به مجموعه ای از احکام عقلیه در موارد مختلفه. عقل در مورد علم اجمالی حکم می کند به حسن عقاب حتی بر مخالفت احتمالیه آن. مشهور در موارد احتمال تکلیف می گویند عقل حکم می کند به قبح عقاب. اگر احتمال تکلیف بدهیم و فحص بکنیم دلیلی بر تکلیف پیدا نکنیم یدرک العقل قبح العقاب علی مخالفة التکلیف المحتمل.

ما عرض کردیم عقل ما این را درک نمی کند، بلکه بعید نیست که عقل ما درک کند که لازم است احتیاط مگر خود مولا اذن در ارتکاب شبهه بدویه بعد الفحص بدهد با ادله برائت شرعی. به این می گویند مسلک حق الطاعة.

سؤال وجواب: نمی شود عقل ما نه قبح یک چیزی را درک کند و نه حسن یک چیزی را؟ این نمی شود؟ وقتی درک نکردیم قبح عقاب را یعنی احتمال عقاب می دهیم. احتمال عقاب که دادیم دفع عقاب محتمل می شود واجب. بله برائت عقلائیه ممضاة را ما قبول داریم، این شبیه برائت شرعیه است. فرقش با برائت شرعیه این است که برائت شرعیه دلیل لفظی دارد ولی برائت عقلائیه ممضاة دلیل لبی دارد. اما اگر برائت نداشتیم یا برائت شرعیه لفظیه یا برائت عقلائیه ممضاة، باید در موارد شک در تکلیف هم احتیاط می کردیم.

برخی اشکال کرده اند به مسلک حق الطاعة، گفته اند: همانطوری که خدا نسبت به غرض لزومی که دارد حق الطاعة دارد، نسبت به غرض ترخیصی اش هم حق دارد. فقط حق خدا نسبت به غرض لزومی اش نیست. خدا اگر شرب تتن را حرام کرده، خب نسبت به این غرض لزومی تحریمی اش حق دارد بر ما که اجتناب کنیم از شرب تتن.

اما اگر شرب تتن را حلال کرده است و این حلال بودنش هم ناشی است از مصلحت در اینکه این را حلال بکند یعنی اباحه آن اباحه اقتضائیه است، ودر روایت هم داریم که إن الله یحب أن یؤخذ برخصه کما یحب أن بؤخذ بعزائمه، پس خدا اگر مباح کرده شرب تتن را حالا یا مطمئن هستیم یا احتمال می دهیم که این اباحه ناشی باشد از مصلحت، پس خدا غرض ترخیصی دارد در حلیت شرب تتن. می شود تزاحم بین الغرضین، یک غرض لزومی و یک غرض ترخیصی. اگر ما بگوئیم باید احتیاط کرد شاید نقض غرض ترخیصی خدا کرده ایم. پس همانطور که شما به فکر رعایت غرض لزومی خدا هستید لطفا به فکر حفظ غرض ترخیصی خدا هم باشید، چطور جرأت می کنید بگوئید باید احتیاط کرد در موارد احتمال تکلیف؟! این نقض غرض ترخیصی خداست.

این اشکالی است که مطرح می شود.

اقول: این اشکال بر مرحوم آقای صدر ناتمام است. چرا؟ برای اینکه خلط شده است بین غرض تکوینی شارع وغرض تشریعی شارع. غرض تشریعی یعنی ما یریده المولا من العبد أن یفعله، غرض تکوینی آن چیزی که یرید المولا أن یفعله بنفسه. در مورد حرمت شرب تتن غرض تشریعی است، ولذا عقل به عبد خطاب می کند می گوید تو باید تحصیل بکنی غرض مولا را. چون مولا از تو خواست که سیگار نکشی. اما نسبت به حلیت شرب تتن خدا از ما چیزی نخواسته است، خدا اراده تکوینیه اش بر این تعلق گرفته است که شرب تتن مباح باشد ومکلف مرخص العنان باشد. خب سؤال: آیا غرض تکوینی خدا که مکلف نسبت به شرب تتن مرخص العنان باشد به این تعلق گرفته است که مرخص العنان باشد مکلف شرعا، یا مرخص العنان باشد شرعا وعقلا؟ کدامیک؟ انتخاب کنید. اگر غرض مولا تعلق گرفته است که مکلف مرخص العنان باشد شرعا، لزوم احتیاط عقلا تنافی ندارد با مباح بودن شرب تتن شرعا فی علم الله. خدا مصلحت را در این دیده که شرب تتن مباح باشد بر مکلفین شرعا، ولذا جعل اباحه کرد برای شرب تتن، منافات ندارد با اینکه در موارد عدم وصول حلیت شرب تتن، در مواردی که مکلف احتمال حرمت آن را می دهد عقل بگوید یجب علیک الاحتیاط.

اگر مراد این است که غرض مولا تعلق گرفته است به اینکه شرب تتن مباح باشد شرعا وعقلا، خب این غرض تکوینی خداست وخودش باید مقدمه آن را فراهم کند. مولا یک فعل تکوینی ای که می خواهد ایجاد کند انجام بدهد خودش مقدماتش را ایجاد می کند، می خواهد آدم را خلق کند مقدمه اش این است که اول ملائکه را احضار کند به آنها ابلاغ کند که إنی جاعل فی الارض خلیفة ومقدمات دیگری که دارد این مقدمات را انجام بدهد تا انسان را خلق کند. فعل تکوینی ای که خدا به صدد ایجادش هست اگر مقدمه ای داشت خودش ایجاد مقدمه آن می کند، از ما که نخواسته است که ایجاد مقدمه بکنیم برای فعل خودش.

خب خدا اگر غرضش این است که شرب تتن حلال باشد بر مکلفین بالفعل، یعنی هم شرعا و هم عقلا، خودش متصدی رفع موانع بشود، خودش بیاید ایصال کند به مکلفین برائت شرعیه را تا عقل حکم به لزوم احتیاط نکند. واز اینکه خودش متصدی برائت شرعیه نشود احیانا، می فهمیم که پس غرض تکوینی اش تعلق نگرفته است به اینکه ما مرخص العنان باشیم شرعا و عقلا در شرب تتن. والا اگر غرضش تعلق گرفته بود به این شیء، من اراد شیئا اراد مقدمته، کسی که می خواهد کاری را انجام بدهد مقدمه آن را هم انجام می دهد. از اینکه به حسب فرض برائت شرعیه جعل نکرده است وهنوز هم عقل حاکم است به لزوم احتیاط، می فهمیم که خدا غرض تکوینی اش تعلق نگرفته است به اینکه ما نسبت به شرب تتن مرخص العنان باشیم شرعا و عقلا.

نقضی هم بکنیم به این مستشکل: شما در شبهه بدویه قبل الفحص یا در اطراف علم اجمالی قائل به لزوم احتیاط می شوید یا نمی شوید؟ اگر نشوید این خلاف وجدان وخلاف روایات است، روایاتی که در شبهه بدویه قبل الفحص امر به احتیاط می کند، یا در اطراف علم اجمالی امر به احتیاط می کند. و اگر قائل می شوید به لزوم احتیاط در شبهه بدویه قبل الفحص و در شبهه مقرونه به علم اجمالی، خب جواب سؤال ما را بدهید که آیا اینجا تزاحم بین حفظ غرض لزومی و حفظ غرض ترخیصی نیست؟ شبهه بدویه قبل الفحص است باشد، اما شاید این شرب تتن مباح اقتضائی باشد یعنی مصلحت در این است که مباح باشد. شما چرا می گوئید احتیاط لازم است؟ چرا حفظ نمی کنید غرض ترخیصی مولا را؟ خب تزاحم است شاید غرض لزومی دارد مولا که شرب تتن را تحریم کرده، وشاید هم غرض ترخیصی دارد، پس چرا ترجیح می دهید جانب غرض لزومی را و واجب می کنید احتیاط را؟ یا در علم اجمالی تزاحم است، ما می دانیم یکی از این دو آب نجس است ودیگری پاک است. خوردن آب پاک مباح اقتضائی است، چون شما می گوئید یا محتمل است هر مباحی مباح اقتضائی باشد ناشی باشد از مصلحت در خود مباح بودن، و یا اینکه اصلا ما جازم می شویم که هر مباحی مباح اقتضائی است. شارع مباح که کرده روی مصلحت نبوده؟ فعل خدا ناشی از مصلحت نیست؟ خدا وقتی مباح می کند لابد مصلحت داشته است که مباح بکند، پس می شود مباح اقتضائی.

اگر اینجوری است شما می گوئید احتیاط بکن از هر دو آب اجتناب کن، خب غرض ترخیصی مولا را از بین بردید. چرا باید از آب پاک اجتناب کنم؟ او مباح اقتضائی است، مولا غرض دارد که آب پاک را مباح کرده است، إن الله یحب أن یؤخذ برخصه.

چه جوابی می دهید؟ آیا ملتزم می شوید به اینکه در شبهه بدویه قبل الفحص و شبهه مقرونه به علم اجمالی احتیاط لازم نیست؟ اگر ملتزم می شوید که احتیاط لازم نیست هم خلاف وجدان است وهم خلاف روایات.

اصلا اینجا جای دلیل نیست غیر از وجدان. شما هم بیائید مثل مشهور بگوئید شما وجدانتان حکم می کند به لزوم احتیاط در موارد احتمال تکلیف از مولای حقیقی، وجدان ما درک می کند عدم لزوم احتیاط را. تمام شد، نزاعی نداریم، لکم دینکم ولی دین در این موارد وجدانیات خیلی واضح است. وجدانیات است، شما اینجور وجدان می کنید دیگری جور دیگری وجدان می کند، مشکلی نداریم. اینجا دیگر جای استدلال نیست جای ارجاع به وجدان است، شما یک کلمه بگوئید لاندرک بوجداننا لزوم الاحتیاط فی موارد احتمال التکلیف بعد الفحص والسلام. خب در مقابلش هم مرحوم آقای صدر می گوید أنا ادرک بوجدانی لزوم الاحتیاط فی موارد احتمال التکلیف حتی بعد الفحص والسلام. نزاع در وجدانیات که معنا ندارد جز اینکه هر کسی مصادره وجدانیه بکند. اما استدلال بر ابطال مسلک حق الطاعة این کار بی معنایی است. ما می گوئیم شک هم بکنیم که مشهور درست می گویند یا مسلک حق الطاعة، خب غرض ترخیصی مولا که غرض تشریعی نیست که مولا از من عبد چیزی را خواسته باشد که انجام بدهم. اما غرض لزومی مولا غرض تشریعی است، یعنی از من می خواهد ترک بکنم شرب تتن را. ولذا اگر من شرب تتن را ترک بکنم امن از عقاب دارم. من که نیامدم بگویم حرام است شرب تتن، تا بگوید "قل آلله اذن لکم أم علی الله تفترون"، می گویم خدایا حالا سیگار کشین حلال اما مگر هر حلالی را باید انجام داد؟ اما اگر حرام باشد چی؟ امن از عقاب ندارم، دفع عقاب محتمل واجب می شود.

اما اینکه بیائید بگوئید خدا اصلا از من خواسته است که مباح را انجام بدهم طبق إن الله یحب أن یؤخذ برخصه، این یک مطلب نادرستی است و هیچ فقهی به آن ملتزم نمی شود. والا مکروهات را باید انجام بدهیم، یعنی دیگر ترک مکروه صفات اولیاء الله نیست، الیاء الله آنهایی هستند که مکروه را مرتکب می شوند. چرا؟ برای اینکه ان الله یحب أن یؤخذ برخصه. بگردیم هر مکروهی را ولو همان هایی که گفتند یکره کراهة شدیدة پیدا کنیم و مرتکب بشویم، چون إن الله یحب أن یؤخذ برخصه!!.

اگر مرادتان از إن الله یجب أن یؤخذ برخصه مباح متساوی الطرفین است، خب این را که بیان نکرده اند ولی اگر مرادشان این باشد این هم قابل التزام نیست. شما هر مباح متساوی الطرفین را بالاخره یا باید انجام بدهید یا ترک کنید، چون هم فعلش مباح است و هم ترکش. خدا هم دوست دارد آب بخوریم وهم آب نخوریم، چون هم شرب ماء مباح است وهم ترک شرب ماء مباح است، خب من چکار کنم؟ خدا می گوید دوست دارم آب بخوری، چون آب خوردن مباح است، دوست هم دارم آب نخوری چون آب نخوردن هم مباح است. اینکه بطلانش واضح است.

اگر مقصود این است که هر مباح متساوی الطرفین را خداوند دوست دارد انجام بدهیم، یعنی هر مباح متساوی الطرفینی در عالم پیدا کردیم او را انجام بدهیم، یعنی دیگر مباحی در عالم نداریم همه اش می شود مستحب. رفتیم بیابان دیدیم حیوان جدیدی دارد می رود سوار شدن روی این حیوان مباح متساوی الطرفین است، می بینند حضرت آیة الله عمامه اش را گذاشت زمین رفت دنبال این حیوان جدید الاختراع سوار او می شود، می پرسند آقا چرا این کار را می کنی، می گوید إن الله یحب أن یؤخذ برخصه، مباح متساوی الطرفین است خدا هم دوست دارد ما انجام بدهیم.

اینها خلاف ضرورت فقه است که انسان فکر کند که مباح متساوی الطرفین انجامش می شود مستحب.

آقا اصلا إخذ که إن الله یحب أن یؤخذ برخصه معنایش این نیست که فکر شده است، روایت را ببینید بعد معلوم می شود که این روایت می خواهد چه بگوید، این روایت تقسیم می کند اشیاء را به رخصی که خدا دوست دارد انجام بدهیم و رخصی که خدا دوست ندارد انجام بدهیم. قبلا عرض کنم که: این روایت مشتمل است بر ادعای تحریف قرآن. در همین روایت مواردی را از تحریف قرآن ادعا می کند، مثل: کنتم خیر ائمة اخرجت للناس، پس مشتمل است بر ادعای تحریف قرآن، وسندا هم ضعیف است. اما خود این جمله مثال هایی که می زند برای إن الله یحب أن یؤخذ برخصه مواردی است که مثلا مریض خدا رخصت داده روزه نگیرد، رخصت داده نماز ایستاده نخواند. خب این رخصتها باید اخذ بشود به آنها. خود روایت فرموده اینها فرق می کند با آن رخصتهایی که إن شاء فعل و إن شاء ترک. یک سری رخصتها است که إن الله یحب أن یؤخذ برخصه. همان روایتی بود که خداوند برداشت از مرضی ومسافرین امت من روزه را در ماه رمضان، فمن صام فقد ردّ علی الله هدیته، این روایت این را می خواهد بگوید، می خواهد بگوید خدا از مسافرین روزه را برداشت، رخصت داد که مریض روزه نگیرد. خدا دوست دارد مریض روزه نگیرد حالا می رود روزه می گیرد و رد هدیه خدا می کند؟

پس منظور رخصتی است که بعد از عزیمت هست که اول واجب کرده بر همه بعد بر می دارد آن واجب را از مریض، اینگونه موارد رخصی است که یحب أن یؤخذ بها. وبعد فرموده بعض رخص هست که إن شاء فعل وإن شاء ترک. این رخصی که یحب أن یؤخذ بها تمام مثالهای در روایت از همین قبیل است، مثل صوم مریض، صوم مسافر، نماز مریض که رخصت داده که نشسته نماز بخواند، خب اگر مریض ایستاده نماز بخواند وبرایش ضرر داشته باشد نمازش باطل است، چرا نماز نشسته نخواندی؟ خدا گفته نماز نشسته بخوان تو ایستاده نماز می خوانی؟

پس محتمل نیست که بگوئیم مراد این روایت این است که مباح را مستحب است ما انجام بدهیم. مباح بالمعنی الاعم که شامل مکروهات می شود که یقینا مستحب نیست، خود ائمه مکروهات را انجام نمی دادنند، برخی از مکروهات را که از امام سؤال کردند امام فرمود ما انجام نمی دهیم بعد شما می گوئید إن الله یحب أن یؤخذ برخصه؟! ومباح بالمعنی الاخص هم که متساوی الطرفین است که هم فعلش مباح و هم ترکش مباح، خب خدا دوست دارد هم انجام بدهیم و هم انجام ندهیم اینکه معنا ندارد. واینکه بگوئیم دوست دارد حتما انجام بدهیم هر مباح بالمعنی الاخص را، این معنایش این است که مباح بالمعنی الاخص نداریم همه اش شد مستحب، وقابل التزام نیست فقهیا. دارد باران می آید آب جمع شده از وسط آب رد بشویم بگوئیم إن الله یحب أن یؤخذ برخصه. به قول آن مرحوم گالش پوشیده بود از وسط آب رد می شد، با آن علم کذا گفتند آقا چرا از آب رد می شوی از کنار کوچه رد شو، او گفت گالش را برای چی درست کرده اند. حالا او گفت گالش را برای چی درست کرده اند ما می گوئیم إن الله یحب أن یؤخذ برخصه برو از وسط آب برو جلو، حالا لباسهایت هم خیس می شود بشود إن الله یحب أن یؤخذ برخصه. اینها قابل التزام نیست.

یک روایتی داریم، این روایت این است که فرموده: در اول ماه رمضان مستحب است نزدیکی کردن با همسر. چرا؟ چون خداوند فرموده: "احل لکم لیلة الصیام لیلة الصیام الرفث الی نسائکم".

خب استدلال در این روایت به این آیه بر اینکه مستحب است در شب اول ماه رمضان نزدیکی با همسر، خب این لابد گفته می شود که تناسبش با این است که مستحب است که هر مباحی را ولو یک بار انجام بدهیم. خب این قابل التزام نیست. این روایت را باید توجیه کرد که در مورد احل لکم یک خصصویتی بوده تفسیر به باطن قرآن شده است. والا هر چیزی را که خدا فرمود احل لکم مثل گوشت الاغ که احل لکم پس مستحب است در طول عمرمان یک بار گوشت الاغ مصرف کنیم؟ اینها قابل التزام نیست. این روایت لابد در "احل لکم لیلة الصیام لیلة الصیام الرفث الی نسائکم" تفضلی بود که خدا کرد، واین تفضل را روایت می گوید مستحب است که حال که خدا تفضل کرده لایرد الاحسان. و الا شب اول چه خصوصیتی دارد؟ سی شب ماه رمضان همه اش لیلة الصیام است چرا فقط شب اول مستحب باشد؟ هر شب مستحب باشد در ماه رمضان. آنوقت همیشه حلال است پس همیشه مستحب باشد!.

پس ما به نظرمان این اشکال به مسلک حق الطاعة وارد نیست.

سؤال وجواب: مگر هر اباحه بعد الحظری می شود مستحب؟ فإذا حللتم فاصطادوا پس چرا آقایان فقهاء نمی گویند یکی از مستحبات بعد از خروج از احرام این است که تمام حجاج یک تیر وکمانی دست بگیرند بروند یک پرنده ای را پیدا کنند شکار کنند. مستحب است دیگر. شما که این همه خرج می کنید سوغات می خرید خب این مستحب را هم انجام بدهید که إذا حللتم فاصطادوا.

سؤال وجواب: این روایات نکاتی دارد که تعبدیه است وما نمی فهمیم. حالا خصوصیتی در "احل لکم لیلة الصیام لیلة الصیام الرفث الی نسائکم" بوده که امام در روایت اینجور فرموده اند، ولی ما وجهش را نمی فهمیم.

یک مطلبی عرض کنم این بحث را تمام کنیم:

راجع به اینکه گفته شد که اباحه، اباحه اقتضائیه است و این در مقابل اباحه لا اقتضائیه قرار داده شده است، تفاصیل مختلفی ذکر شده است بر اینکه چه مباحی اقتضائی است و چه مباحی لااقتضائی. آقایان می گویند مباح اقتضائی آن چیزی است که مصلحت در مباح شدنش هست، اما مباح لا اقتضائی نه، وقتی فعل مفسده ملزمه نداشت، از باب عدم مفسده ملزمه در فعل مباح شده است. مفسده ملزمه نداشت مصلحت ملزمه هم نداشت. ولذا چون نه ملاک وجوب داشت و نه ملاک حرمت، لذا گفته اند مباح. نه اینکه خود مباح بودن مصلحت داشته باشد.

اقول: به نظر ما این تعریف درست نیست. چرا؟ برای اینکه ما اینکه بگوئیم مباح بودن هیچ مصلحتی نداشت، نه، ممکن است خود مباح کردن مصلحت داشته باشد. مهم این است که در مباح لااقتضائی مصلحت مباح کردن در جائی است که مفسده ملزمه یا مصلحت ملزمه در فعل نباشد. شارع دیده شرب ماء نه مصلحت ملزمه دارد ونه مفسده ملزمه. در این فرض ممکن است مصلحت هم در این باشد که این شرب ماء را مباح کنند. اما مباح اقتضائی آن چیزی است که فعل مفسده دارد، مثل طلاق ابغض الحلال الطلاق، مفسده ملزمه چه بسا داشته باشد، اما مصلحت در مباح بودن جلو اینکه تحریم کنند این فعل را با وجود مفسده ملزمه اش گرفته است. این می شود مباح اقتضائی، که با وجود ملاک حرمت یک مصلحتی بوده که اقتضاء می کرده او را مباح کنند. به نظر ما تقسیم مباح اقتضائی ولا اقتضائی به این معناست. والحمد لله رب العالمین.